

پروژه علمی و تحقیقاتی  
موسسه علمی و تحقیقاتی  
**فلسفه**

- آرمان و عمل / باربارا تاکمن / دکتر عزت‌الله فولادوند
- مولانا، ریچارد فیمن، شطرنج و نردبان / همایون صنعتی

این مقاله شامل بخشهایی است از فصل اول کتاب برج فرازان، نوشته باربارا تاکنن، ترجمه عزت‌الله فولادوند که نخستین بار در سال ۱۳۸۰ در تهران در سلسله انتشارات سخن منتشر شد. کتاب مورد اقبال گسترده قرار گرفت و رسماً به عنوان یکی از ترجمه‌های برجسته سال از آن تقدیر شد، و اکنون پس از مدتی که نایاب بود چاپ جدید آن در آستانه انتشار است. برج فرازان تاریخ اروپا و ایالات متحد آمریکا از زاویه‌ای بسدیع در دوره پر تلاطم و سرنوشت ساز ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴، یعنی تاروز پیش از آغاز جنگ جهانی اول، است. مترجم نیز به منظور روشن ساختن پیوستگی و پیشینه تاریخی و اجتماعی و فکری وقایع، از آغاز سده نوزدهم تا ۱۸۹۰، مقدمه‌ای جامع در بیش از چهل صفحه بر آن نگاشته است.

چنان این رؤیا دلکش و فریبا بود که جامعه‌ای باشد بدون دولت، بدون حکومت، بدون قوانین، بدون مالکیت که در آن نهادهای فاسد بدور ریخته شده باشند و آدمی آزادانه بتواند آنگونه که خواست خدا بوده به خیر و نیکی برسد که در بیست سال پیش از ۱۹۱۴، شش رئیس دولت در راه این آرمان به قتل رسیدند. این شش تن عبارت بودند از کارنو<sup>۱</sup> رئیس جمهور فرانسه، کانو واس<sup>۲</sup> نخست وزیر اسپانیا، الیزابت همسر امپراتور اتریش، اومبرتو<sup>۳</sup> پادشاه ایتالیا، مکینلی<sup>۴</sup> رئیس جمهور امریکا و کانالخاس<sup>۵</sup> نخست وزیر دیگر اسپانیا که به ترتیب در ۱۸۹۷، ۱۸۹۷، ۱۹۰۰، ۱۹۰۱، ۱۹۱۲، کشته شدند. صفت جابر و زورگو به هیچکدام از آنها قابل اطلاق نبود. کشتنشان صرفاً حرکتی بود برای جلب توجه به آرمان آنارشیستی<sup>۶</sup> که از افرادی وارد به استخوان رسیده و مایوس یا فریب خورده سر می زد.

قهرمان جنبشی که این قربانیان را بلعید، شخص نبود، آرمان بود - یا به گفته مورخی که تاریخ این طغیان را رقم زده است، «خیالپردازی مشتکی افراد رمانتیک در مانده و نومید». این جنبش از سویی نظریه پردازان و متفکران و هوشمندان صمیمی و مخلص داشت که به بشریت عشق می ورزیدند و از سوی دیگر مجهز به ابزارهای لازم بود، یعنی انسانهایی خرد و ناچیز که متأثر از

1. Sadi Carnot (۱۸۳۷ - ۱۸۹۴)
2. Antonio Canovas del Castillo (۱۸۲۸ - ۱۸۹۷)
3. Umberto (Humbert) (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰)
4. William Mckinley (۱۸۴۳ - ۱۹۰۱)
5. Jose Canalejas y Mendez (۱۸۵۴ - ۱۹۱۲)

۶. اصطلاح «هرج و مرج طلب» که در پاره‌ای از نوشته‌ها در ترجمه «آنارشیست» بکار می‌رود از لحاظ لغوی غلط، اصطلاحاً نادرست و از نظر تاریخی نامنصفانه است. ریشه اصطلاح عبارت است از پیشوند an (= نا، بی) + واژه یونانی archkos (= حاکم، فرمانروا، از archein = آغازیدن، فرمان راندن). آنارشی یعنی بی حکمرانی یا بی فرمانی و، به سخن دیگر، مخالف با حکومت و فرمانروایی. آنارشیست هرج و مرج طلب نیست؛ با فرمان دادن و فرمان بردن مخالف است و عقیده دارد باید نوع دیگری نظم وجود داشته باشد و آزادانه، بدون فشار حکومت، به وسیله مردم رعایت شود. زبان فارسی در این سوء فهم تنها نیست؛ زبانهای اروپایی هم در تداول آنارشیسم را به مفهوم بی بند و باری و هرج و مرج طلبی می‌گیرند. شاید سبب این سوء تعبیر وحشتی باشد که آنارشیسم همیشه در دل همه - از چپ و راست و وسط، مرتجع و میانه‌رو و سوسیالیست - افکنده است. به هر حال، جای آن دارد که این اشتباه تصحیح شود و آنارشیستها که به رغم آرمانخواهی و خلوص، بار شکست را در تاریخ معاصر بر دوش کشیده‌اند، ناگزیر از تحمل ناسزا نیز نگردند.



● بارابارا تاکنمن

۱۶۶

بدبختی و بیچارگی و خشم و خواری و نومی‌دی و تهیدستی، پذیرای آن آرمان می‌شدند تا بدانجا که وجودشان به تسخیر آن درمی‌آمد و دست به عمل می‌زدند. اینها همان تروریستها یا آدمکشان بودند. میان دو گروهی که هر دو در خدمت آرمان گام برمی‌داشتند هیچگونه تماسی نبود.

متفکران در روزنامه‌ها و جدل‌نامه‌ها، روی کاغذ نمونه‌های شگفت‌انگیز ارائه می‌دادند. از روز موعود آثارشیم که جهان سراسر از بدیها و تیرگیها تهی و سرشار از دادگری و نیک‌بختی و راستکاری شده باشد سخن می‌گفتند. طبقه حاکم و متحد منفورش بورژوازی را آماج رجز خوانیهای آکنده به کینه‌ورزی قرار می‌دادند و به باد دشنام می‌گرفتند. ندا سر می‌دادند که وقت اقدام و هنگام «تبلیغ به وسیله عمل» برای برانداختن دشمن فرار رسیده است. ولی چه کسی را ندا می‌دادند؟ خواستار کدام اقدام بودند؟ دقیقاً مشخص نمی‌کردند. اما بدون اطلاع آنان، در اعماق جامعه، مردمان تنها و بی‌کسی بودند که به این ندا گوش فرا می‌دادند. طنین رجز خوانیها و بانگ شیپور رزم را می‌شنیدند و درخشش روز موعود نویدبخش یک زندگی بدون گرسنگی و بدون ارباب را می‌دیدند. و ناگهان یکی از ایشان که احساس ستم‌دگی یا رسالت می‌کرد از جا برمی‌خاست، بیرون می‌رفت و می‌کشت - و البته جان خود را نیز بر سر این کار می‌گذاشت و در محراب آرمان فدا می‌شد.

خاستگاه چنین کسان بیغوله‌های تنگدستان بود - جایی که تنها فرمانروا گرسنگی و آلودگی بود؛ جایی که مسلولان سرفه می‌کردند و هوا از بوی مستراح و کلم پخته و آبجوی پس‌مانده سنگین شده بود؛ جایی که شیرخواران جیغ می‌کشیدند و همسران ناگهان در انفجار مشاجره نعره‌هایشان بلند می‌شد؛ جایی که سقف چکه می‌کرد و از درز پنجره‌های کهنه و فرسوده باد سرد زمستانی به درون می‌وزید؛ جایی که خلوت به تصور نمی‌آمد؛ جایی که پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و بچه‌ها همگی در یک اتاق می‌خوردند و می‌خوابیدند و هماغوش می‌شدند و دفع می‌کردند و گریبان به بیماری می‌سپردند و می‌مردند؛ جایی که در بین غذاها در کتری چای لباس چرک می‌جوشاندند و از قوطیهای کهنه به عنوان صندلی و از مشتی پوشال متعفن به عنوان تختخواب و از تخته‌ای که میان دو جعبه می‌انداختند به عنوان میز استفاده می‌کردند؛ جایی که بچه‌های خانواده همه با هم نمی‌توانستند از خانه بیرون بروند چون لباس به تعداد کافی برای همه وجود نداشت؛ جایی که خانواده‌های آبرومند بناچار می‌بایست در جوار مستها و دزدها و روسپیها و مردانی که به کوچکترین بهانه همسرانشان را به باد کتک می‌گرفتند زندگی کنند؛ جایی که زندگی فقط نوسانی بود بین بیکاری و مشقت کار پایان‌ناپذیر؛ جایی که یک سیگارپیچ و زنش می‌بایست در ازای ۱۳ سنت مزد در ساعت، هفت روز در هفته روزی ۱۷ ساعت جان بکنند تا بتوانند از عهده تأمین مخارج یک عائله پنج نفری برآیند؛ جایی که مرگ یکتا در زندان حیات و یگانه تجمل زندگی بود، و اندوخته یک عمر می‌بایست به مصرف کالسکه نعلش‌کش و گل و صف عزاداران برسد تا مبادا متوفی گمنام بماند و گرفتار آخرین بی‌آبرویی تدفین در گورستان فقرا شود.

آنارشیستها معتقد بودند به محض اینکه مالکیت، یعنی مادر همه خباثت، از میان برداشته شود، دیگر هیچکس انگلوار از دسترنج دیگری زندگی نخواهد کرد، و آدمی آزاد خواهد شد تا فطرتاً از عدالت طبیعی در میان همگان بهره‌مند شود. همکاری و معاضدت جای دولت را خواهد گرفت، و قانون برین رفاه و آسایش عمومی جانشین قوانین موجود خواهد شد. برای حصول این مقصود، اصلاح مفاسد کنونی جامعه از راه انتخابات یا به وسیله استدلال و اقناع بیفایده است زیرا طبقه حاکم هرگز از اموال خویش یا قدرتها و قوانین حافظ آن اموال دست برنخواهد داشت. از این رو، باید به خشونت متوسل شد. فقط برانداختن نظام بدخیم و بداندیش موجود از راه انقلاب به نتیجه مطلوب خواهد انجامید. وقتی بنیان قدیم بکلی ویران شد، نظام اجتماعی جدیدی مبتنی بر برابری مطلق جای آن را خواهد گرفت و دیگر وضع به گونه‌ای نخواهد بود که کسی سلطه براند و دیگران از او تمکین کنند و همه کس از همه چیز به اندازه کافی بهره خواهد برد. در نظر آنارشیستها این فکر به حدی خردپسند و معقول می‌نمود که گمان



می‌رفت اگر طبقات ستم‌دیده از آن آگاه شوند، ناگزیر باید پاسخ مثبت ابراز کنند. بنابراین، جنبش آنارشیست مکلف بود با اشاعهٔ مرام از طریق لفظ و عمل، مظلومان را از این آرمان آگاه کند تا عاقبت روزی یکی از همین‌گونه اعمال مانند جرقه، آتش شورش را روشن کند.

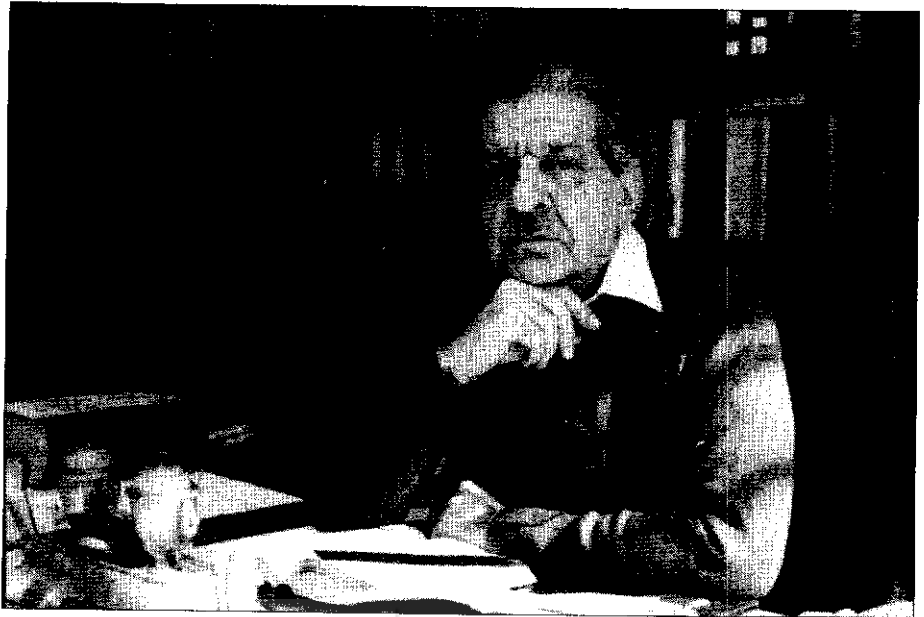
از حدود سال انقلابی ۱۸۴۸، یعنی از دوره‌ای که این مسلک آغاز به شکل گرفتن کرد، پیامبران عمدهٔ آنارشیسم دو تن بودند: یکی پیر ژوزف پرودون<sup>۱</sup> فرانسوی و دیگری مرید او، میخائیل باکونین<sup>۲</sup>، که از سرزمین اصلی خود روسیه جلای وطن کرده و رهبری جنبش را در دست گرفته بود.

پرودون می‌گفت: «هرکس به سوی من دست دراز کند و بخواهد بر من حکم براند، غاصب و جابر و زورگوست. من اعلام می‌کنم که چنین کسی دشمن من است... حکومت انسان بر انسان یعنی بردگی. قوانین چنین حکومت برای توانگران به منزلهٔ تار عنکبوت و برای تهیدستان به مثابهٔ زنجیرهای پولادین است.»<sup>۳</sup> بالاترین حد کمال برای یک جامعهٔ آزاد این است که در آن فرمانروایی و حکومت وجود نداشته باشد. پرودون نخستین کسی بود که اینگونه جامعه را «آن - آرشی»<sup>۴</sup> لقب داد و با شور و حرارت حکومت را به باد تحقیر و تقبیح گرفت. او نوشت: «تحت حکومت قرار گرفتن یعنی پاییده شدن، بازرسی شدن، مورد جاسوسی قرار گرفتن، در چارچوب مقررات درآمدن، تحت تلقین واقع شدن، نصیحت شدن، مهار شدن، فرمان بردن، سانسور شدن - و تمام اینها به دست کسانی که نه عقل دارند و نه فضیلت. تحت حکومت قرار گرفتن یعنی در هر عمل و هر معامله به ثبت رسیدن، مهر خوردن، مالیات دادن، جواز گرفتن، ارزیابی شدن، اندازه‌گیری شدن، توییح شنیدن، تصحیح شدن و ناکام ماندن. یعنی به بهانهٔ خیر همگانی استثمار شدن، به انحصار درآمدن و قربانی اختلاس و دزدی شدن - و بعد به جرم کوچکترین اعتراض و شکایت، جریمه شدن، آزار دیدن، به ستوه آمدن، بهتان شنیدن، بدنام شدن، کتک خوردن، توسری خوردن، خلع سلاح شدن، محاکمه شدن، به زندان افتادن، تیرباران شدن، خفه شدن، تبعید شدن، فروخته شدن، خیانت دیدن، فریب خوردن، تجاوز دیدن و بی‌آبرو شدن. این یعنی حکومت، این یعنی عدالت، این یعنی اخلاق! و آنوقت تصورش را بکنید که در میان ما دموکراتهایی پیدا می‌شوند که می‌گویند حکومت خوب است، سوسیالیستهایی هستند که به نام آزادی و برابری و برادری از این ننگ و رسوایی حمایت می‌کنند، پروولترهایی وجود دارند که

1. Pierre Joseph Proudhon (۱۸۰۹ - ۶۵)      2.M. Bakunin (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶)

3. P.J. Proudhon, *Confessions of a Revolutionary*.

۴. An - archy. رجوع کنید به توضیحاتی که قبلاً دربارهٔ این واژه داده‌ایم. (مترجم)



● دکتر عزت‌الله فولادوند (عکس از سیاوش حبیب‌اللهی)

نامزد ریاست جمهوری می‌شوند! ریاکاری از این بالاتر؟<sup>۱</sup>

پرودون بر این باور بود که «تصور انتزاعی حق» نیاز به انقلاب را منتفی خواهد کرد و آدمی به حکم عقل خواهد پذیرفت که جامعه بی‌دولت<sup>۲</sup> را اختیار کند. آنچه باکونین در روسیه تحت حکومت نیکلای اول<sup>۳</sup> آموخت و به این نظر افزود، ضرورت انقلاب خشونت‌آمیز بود. باکونین برخلاف رقیبش کارل مارکس که معتقد بود انقلاب تنها به دست پرولتاریای صنعتی برپا خواهد شد که برای این کار سازمان یافته و آموزش دیده باشد، اعتقاد داشت که انقلاب بلا واسطه بعدی در یکی از کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب افتاده‌تر، مانند ایتالیا یا اسپانیا یا روسیه، بوقوع خواهد پیوست یعنی جایی که کارگران گرچه آموزش ندیده‌اند و سازمان نیافته‌اند و بیسوادند و قادر به فهم نیازهای خود نیستند، ولی چون چیزی ندارند که از دست بدهند، آماده قیامند. بنابراین، به نظر او، تکلیف یک انقلابگر وظیفه‌شناس و آگاه این بود که «آرمان» را در چشم توده‌هایی که تا آن روز به دست طبقه حاکم در نادانی و تعصب نگاه داشته شده بودند، به صورت

1. Proudhon, "Epilogue" *Idee générale de la révolution au vingtième siècle*.

2. stateless society

۳. Nicholas I. (۱۸۵۵ - ۱۷۹۶) تزار روسیه از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵. (مترجم)

مردم پسند درآورد. می‌بایست آنان را از نیازهایشان آگاه کرد و افکاری در ذهنشان «برانگیخت» که با انگیزه‌هایشان متناسب باشد. به سخن دیگر، می‌بایست اندیشه طغیان را در درونشان بیدار کرد. او معتقد بود که وقتی کار به اینجا برسد، کارگران به اراده خود وقوف پیدا خواهند کرد و «قدرتشان ایستادگی ناپذیر خواهد شد». با تمام این احوال، باکونین در کوشش برای بدست گرفتن بین‌الملل اول،<sup>۱</sup> از مارکس که معتقد به تشکیلات و سازماندهی بود، شکست خورد.

در آنارشیسم تناقضی ذاتی وجود داشت که پیشرفت آن را عقیم می‌گذاشت. آنارشیسم حزب‌گرایی سیاسی را که پرودون «فقط نوع دیگری از حکومت مطلقه» می‌خواند، رد می‌کرد. ولی برای انقلاب، گردن نهادن به اقتدار و سازمان و انضباط ضروری است. هر وقت آنارشیستها دور هم جمع می‌شدند که برنامه‌ای تنظیم کنند، این ضرورت وحشت‌انگیز در برابرشان قد علم می‌کرد و ایشان برای وفادار ماندن به «آرمان» از پذیرفتن آن سرباز می‌زدند. انقلاب می‌بایست خودانگیخته از توده‌ها فوران کند. تنها چیزی که به عقیده آنان لزوم داشت، «آرمان» به اضافه یک جرقه بود.

هر وقت بلوایی بر سر نان در می‌گرفت یا در جایی قیامی برپا می‌شد، آنارشیستها امیدوار می‌شدند (و سرمایه‌داران می‌ترسیدند) که این همان جرقه باشد. در رمان «ژرمینال» اثر امیل زولا<sup>۲</sup>، مادام انبو<sup>۳</sup>، همسر مدیر، به راهپیمایی معدنچیان اعتصابگر در پرتو خونبار آفتاب غروب می‌نگرد و «روایای سرخ انقلاب در ذهنش بیدار می‌شود که در شبی تیره در پایان قرن همه چیز را از سر راه برخواهد داشت. آری، در آن شب، مردم سرانجام لگام خواهند گسیخت و جویی از خون طبقه متوسط جاری خواهند کرد... و همان لشکریان هراس‌انگیز با پوست چرکین و نفس گندیده به آهنگ رعدآسای پوتینها، بساط دنیای قدیم را در هم خواهند پیچید... آتش زبانه خواهد کشید و هیچ چیز حتی یک پیشیز از آن ثروتهای کلان و یک قباله از آن اموال کسب شده، باقی نخواهد ماند.»

ولی هیچ بار نبود که این جرقه خاموش نشود (مانند همان دفعه که معدنچیان امیل زولا با اسلحه پلیس روبرو شدند.) لحظه سحرآمیزی که توده‌ها می‌بایست از نیازها و قدرتشان آگاهی

۱. First International، یا «انترناسیونال اول»، مخفف «نخستین انجمن بین‌الملل کارگران». در ۱۸۶۴ با پشتیبانی سازمانهای سوسیالیستی و کارگری به دست مارکس و انگلس در لندن بنیاد شد. در ۱۸۷۱، بین‌الملل به حمایت کمون پاریس برخاست ولی به سبب اختلافات درونی، بویژه مخالفت باکونین و آنارشیستها، سرانجام در ۱۸۷۶ تعطیل شد. (مترجم)

2. Emile Zola, *Germinal*.  
3. Mme. Hannebau



پیداکنند و بیدار شوند، هرگز نیامد. کمون پاریس شعله‌کوتاهی کشید و در ۱۸۷۱ خاموش شد و نتوانست سرآغاز شورش عمومی قرار گیرد. باکونین سرخورده به همسرش نوشت: «ما توده‌ها را که نمی‌خواستند برای کسب آزادی به جوش و خروش بیایند، بحساب نگرفته بودیم. وقتی این جوش و خروش نباشد، چه سود از اینکه از لحاظ نظری درست گفته باشیم؟ ما ناتوان مانده بودیم.» بالاخره او از نجات دادن دنیا ناامید شد و به گفته الکساندر هرتنس<sup>۱</sup>، مثل یک کریستف کلمب بدون امریکا، در ۱۸۷۶ تلخکام از جهان رفت.

اما اندیشه‌های باکونین در میان «نارودنیکی»<sup>۲</sup> یا خلق‌گرایان روس که در ۱۸۷۹ حزب اراده مردم<sup>۳</sup> را بنیاد کردند، ریشه گرفت. دهقان روسی از زمینی استفاده می‌کرد که در میان جماعت مشترک بود. به این جهت، اصلاحگران او را سوسیالیستی طبیعی می‌پنداشتند و از وی بتی ساخته بودند که به عقیده آنان فقط نیاز به ظهور یک مسیح داشت تا از آن خواب مرگوار بیرون بیاید و در راه انقلاب گام بردارد. این مسیح به شکل بمب ظهور کرد. در برنامه خلق‌گرایان آمده بود: «هدف از فعالیت تروریستی و نابود کردن مضرت‌ترین شخص در حکومت، سست کردن آبرو و اعتبار حکومت و برانگیختن روح انقلابی در مردم و قویدل ساختن آنان به پیروزی است.»

در ۱۸۸۱، خلق‌گرایان تزار الکساندر دوم را به قتل رساندند و بدین‌سان ضرب شستی وارد آوردند که دنیا را تکان داد. خودشان تصور می‌کردند ضربتی جانانه زده‌اند که از ویران کردن زندان باستیل دست کمی نداشته است و به این وسیله هم فریاد اعتراضشان را بگوش همه رسانده‌اند، هم ستم‌دیدگان را دعوت به قیام کرده‌اند و هم در دل ستمگران وحشت انداخته‌اند. اما به جای همه اینها، ارتجاع وارد صحنه شد. تزار مقتول ممکن بود به واسطه تاجی که بر سر داشت نماد خودکامگی باشد، ولی شخصاً «رهاننده» سرفها<sup>۴</sup> بود - سرفهایی که در مرگش سوگوار شدند و معتقد بودند «اشراف تزار را به قتل رسانده‌اند تا بتوانند زمینهایشان را پس بگیرند.» دولت دست به مبارزه‌ای وحشیانه برای سرکوب زده مردم هرگونه فکر اصلاح را از سر بدر بردند و سکوت و رضا پیش گرفتند، نهضت انقلابی «شکست خورده و دلسرد، به سردابهای توطئه‌گران پس

۱. Alexander Ivanovich Herzen (۷۰ - ۱۸۱۲). نویسنده سوسیالیست روسی. (مترجم)

۲. Narodniki، از روسی Narod (= خلق، مردم). (مترجم)

### 3. Party of the People's Will

۴. Serf (از ریشه لاتین servus = برده). نوعی برده کشاورز در نظام فئودالیت که وابسته به زمین بود ولی خرید و فروش نمی‌شد و بعضی حقوق عرفی داشت. از قرون وسطا تا انقلاب کبیر فرانسه، سرفداری در بیشتر کشورهای اروپا متداول بود. در روسیه، تزار الکساندر دوم در ۱۸۶۱ سرفها را آزاد کرد. (مترجم)

نشست» و نخستین دورهٔ آثارشیم در اینجا به پایان رسید.

برجسته‌ترین شخص در میان رهبران جدید آنارشیست، انقلابگر و جغرافیادان و اشراف‌زاده‌ای بود به نام پرنس پیوتر کراپوتکین<sup>۱</sup> که در ۱۸۷۶ پس از دو سال زندان در قلعهٔ مخوف پتروپول<sup>۲</sup> از آن محبس گریخته بود. این کار غوغایی بپا کرد و از او قهرمانی ساخت. کراپوتکین در سالهای بعد نیز هنگامی که در سویس و فرانسه و انگلستان به حال تبعید بسر می‌برد، بدون هیچگونه پشیمانی از گذشته، تبلیغات خستگی‌ناپذیر خویش را در ستایش آرمان طغیانگری ادامه می‌داد و بدینگونه هالهٔ زرینی را که گرد نامش حلقه زده بود همچنان درخشان نگاه می‌داشت.

ایمان وی به نوع بشر، به رغم مشقتهاهی که در زندگی متحمل شده بود، بی‌پایان و خلل‌ناپذیر بود. به گفتهٔ روزنامه‌نگار انگلیسی هنری نویسن<sup>۳</sup> که با او از نزدیک آشنایی داشت، به انسان این احساس دست می‌داد که کراپوتکین «آرزو دارد همهٔ بشر را به سینۀ خود بفشارد و گرم نگاه دارد.» مهربانی از سر ییمو و والایش که دسته‌ای موی قهوه‌ای و زکرده هاله دور آن را گرفته بود، می‌درخشید. ریش پرپشتی داشت که هر چه پایین‌تر می‌آمد براحتی پهن‌تر می‌شد. بسیار کوتاه قد بود بطوریکه بنظر می‌رسید «تنه برای نگاه داشتن آن سر درشت کافی نیست.» کراپوتکین از اعقاب شاهزادگان اسمولنسک<sup>۴</sup> بود که، بنا به سنت خانوادگی، به سلسلهٔ روریک<sup>۵</sup> منتسب بودند. شاهان این سلسله، باز بر پایهٔ همان سنت، پیش از رومانفها بر روسیه فرمان می‌راندند. بنابراین، کراپوتکین را می‌بایست از نسل طولانی آن دسته از اشراف روس دانست که به علت تعلق به طبقه‌ای که قرن‌ها به مردم ستم رانده بود، از «عذاب وجدان» رنج می‌بردند و احساس گنهاری می‌کردند.

کراپوتکین در سال ۱۸۴۲ به دنیا آمد. چندی به عنوان افسر قزاق در سیبری خدمت کرد و در آنجا جغرافیای منطقه را مورد مطالعه قرار داد. سپس دبیر انجمن جغرافیایی شد و در ۱۸۷۱ از سوی انجمن به سفرهای اکتشافی در نواحی یخ بستهٔ فتلاند و سوئد رفت. ضمناً به عضویت

1. Peter Kropotkin (۱۸۴۲-۱۹۲۱)

2. fortress of Peter and Paul

3. Henry Nevinson (۱۸۵۶ - ۱۹۴۱)

۴. Smolensk. ناحیه‌ای در روسیه در غرب مسکو. مرکز آن شهری تاریخی است به همین نام کنار رود دنیپر (Dnieper) که پس از قرن‌ها کشمکش بین امیران کیف (Kiev) و مسکو و کشور لهستان، سرانجام در ۱۶۸۶ بطور قطعی ضمیمهٔ روسیه شد. (مترجم)

5. Rurik

یک کمیته مخفی انقلابی نیز درآمد، و چون این موضوع کشف شد، به زندان افتاد. در ۱۸۷۶ - سال مرگ باکونین - پس از فرار از زندان به سویس رفت و در آن کشور به همکاری با آنارشئیست و جغرافیادان فرانسوی الیزه رکلو<sup>۱</sup> مشغول شد. رکلو سرگرم تهیه یک دوره جغرافیای عظیم جهان بود. کراپوتکین تألیف مجلد مربوط به سیبری را بر عهده گرفت، و در ضمن با همکاری رکلو، نشریه «لاره ولت»<sup>۲</sup> را تأسیس کرد و به مدت سه سال گردانید. این روزنامه بعداً توقیف شد ولی در پاریس دوباره به نام «لوره ولته» براه افتاد و از همه نشریات دیگر آنارشئیست شهرتی گسترده تر و عمری درازتر پیدا کرد. سلسله مقالات تند و جدلی کراپوتکین و اعتباری که خود وی در نتیجه فرار از هولناکترین زندان روسیه کسب کرده بود و فعالیتهايش در همدستی با آنارشئیستهای سوئیسی ناحیه ژورا<sup>۳</sup> (که به اخراجش از سویس انجامید) و بالاخره عنوان پرنس، همه دست به دست هم داد و او را به جانشین شناخته شده باکونین مبدل ساخت.

کراپوتکین از سویس به فرانسه مهاجرت کرد. در فرانسه، سنتها و سوابق بجامانده از روزگار کمون، نهضت آنارشئیستی بسیار مبارزی بوجود آورده بود. شاخه ای از این نهضت در شهر لیون<sup>۴</sup> فعالیت داشت. پلیس به مرکز آنارشئیستها ریخت، و آنارشئیستها به تلافی این کار با بمب گذاری یک نفر را به قتل رساندند. پنجاه و دو تن آنارشئیست، از جمله کراپوتکین، دستگیر و محاکمه شدند. اتهامشان بستگی به یک انجمن بین المللی بود که ادعا می شد در صدد از بین بردن مالکیت و خانواده و کشور و مذهب است.

کراپوتکین به پنج سال زندان محکوم شد، ولی پس از سه سال مورد عفو گروی<sup>۵</sup> رئیس جمهور فرانسه قرار گرفت و با زن و دخترش به انگلستان، که در آن دوران پناهگاه طبیعی همه تبعیدیان سیاسی بود، عزیمت کرد. در محله همراسمیت<sup>۶</sup> که در آن ایام به خوابگاهی سرد و بیروح در حومه لندن مبدل گشته بود، در خانه ای کوچک اقامت گزید. ستایشنامه های آتشین در مدح خشونت برای چاپ در «لاره ولت» می نگاشت، مقالات محققانه برای درج در مجلات جغرافیایی و نشریه «نابین تینت سنچری»<sup>۷</sup> می نوشت، از میهمانان رادیکال به پنج زبان پذیرایی می کرد، در نشستهای باشگاه آنارشئیست در زیرزمینی نزدیک خیابان تاتنم کورت<sup>۸</sup> برای اعضا سخنرانی می کرد، پیانو می زد،

1. Elisée Reclus (۱۸۳۰-۱۹۰۵)

2. *Le Révolté*

3. Jura

4. Lyons

5. François Grévy (۱۸۰۷-۱۸۹۱)

6. Hammersmith

7. *Nineteenth Century*

8. Tottenham Court Road

نقاشی می‌کرد و به هر کسی برمی‌خورد با خوی خوش و رفتار گرم، او را شیفته خود می‌ساخت. جرج برناردشا<sup>۱</sup> درباره‌اش نوشت: «بقدری شیرین و مهربان بود که به پایه قدیسان رسیده بود. اگر کسی نمی‌دانست، خیال می‌کرد با آن ریش انبوه و حالت دوست داشتنی، چوپانی است که از کوه‌های سرسبز و باصفا بزیر آمده است. تنها ضعفش این بود که عادت داشت پیشگویی کند در ظرف دو هفته آینده جنگ شروع خواهد شد. و عاقبت هم پیشگویی‌اش درست از آب درآمد.» این ضعف در حقیقت خوشبینی کراپوتکین را نمایان می‌کرد زیرا به عقیده او جنگ همان فاجعه‌ای بود که می‌بایست دنیای کهنه را براندازد و راه را برای پیروزی آناژشی هموار کند. او عقیده داشت که «پیشرفت چهار نعل فساد و پوسیدگی» در دولتها به معنای تسریع پیروزی است و این امر «نمی‌تواند چندان دور باشد. هر چیز که می‌بینیم آن را نزدیکتر می‌کند.»

این شخص خوب و نازنین که مطابق معمول آقایان عصر ویکتوریا کت فراک مشکی بتن می‌کرد، پیامبر و مبلغ سازش‌ناپذیر لزوم خشونت بود. در یکی از آثارش می‌نویسد: «بی‌حرکی کسانی که منافعی در وضع موجود دارند» سبب جلوگیری از پیشرفت آدمی به سوی کمال شده است. به عقیده او، پیشرفت نیازمند رویدادی سخت و توأم با خشونت بود که «بشریت را از شیاری که در آن گیر کرده بود به شاهراه‌های جدید بسیندازد.» او انقلاب را «ضرورتی آمر» می‌دانست و معتقد بود روح طغیانگری باید به وسیله تکرار «تبلیغ از راه عمل» در توده‌ها بیدار شود. اصطلاح «تبلیغ از راه عمل» که به صورت سرلوحه و شعار آناژشیستها در اقدامات خشونت‌آمیز درآمد بود، نخستین بار در یکی از نوشته‌های سوسیالیست فرانسوی پل بروس<sup>۲</sup> در ۱۸۷۸ بکار رفت. در این سال چهار سوء قصد به جان سه تن از تاجداران اروپا صورت گرفت: دو بار به جان ویلهلم اول پادشاه آلمان، و دو بار برای کشتن سلاطین اسپانیا و ایتالیا. بروس نوشت: «آرمان به سوی منزل مقصود پیش می‌رود و ما باید بکوشیم دوره تبلیغ از راه عمل را آغاز کنیم. برای گشودن راه انقلاب، باید از میان سینه سلاطین گذشت!»

سال بعد، در کنگره آناژشیستها در ژورا، کراپوتکین صریحاً در طرفداری از تبلیغ به وسیله عمل سخن گفت، هر چند روش کار را به آن صراحت مشخص نکرد. از کشتن اشخاص بتصریح حرفی نمی‌زد، ولی در سراسر دهه ۱۸۸۰ همواره از تبلیغ به وسیله «سخنرانی، نوشته، خنجر، هفت تیر و دینامیت» صحبت می‌کرد. در صفحات نشریه «لاره‌ولت» با بانگی الهام‌بخش «مردان دلیری را که نه تنها برای حرف بلکه برای عمل نیز آمادگی دارند» مخاطب قرار می‌داد و به «پاک سیرتانی که حبس و تبعید و مرگ را به زندگی متناقض با اصول اعتقادی خود ترجیح می‌دهند و

دلاورانی که می‌دانند برای پیروز شدن باید شهامت داشت» پیام می‌فرستاد. تحریض می‌کرد که چنین مردان باید مدتی دراز پیش از اینکه توده‌ها آماده شوند، گروه پیشتازان انقلاب را تشکیل دهند و همزمان با «حرف و شکایت و بحث»، به «عمل نافرمانی و سرپیچی» مبادرت ورزند. در جایی دیگر نوشت: «یک فقره عمل از هزار جدل‌نامه بهتر تبلیغ می‌کند» زیرا حرف «مانند صدای ناقوس کلیسا در هوا گم می‌شود»؛ «برای برانگیختن کینه نسبت به استثمارگران و هجو کردن حاکمان و نمایاندن ضعف فرمانروایان و، مهمتر از همه، بیدار کردن روح طغیانگری» اقدام لازم است. اقدامی که کراپوتکین با چنین طمطراق روی کاغذ خواستار آن بود، بعمل آمد ولی نه بدست خود او.

کراپوتکین اعتقاد اساسی خود را به لزوم طغیانگری هرگز تغییر نداد، ولی در دهه ۱۸۹۰ شور و حرارتی را که سابقاً برای عمل فردی داشت اندکی تعدیل کرد. در ۱۸۹۱ در «لاره‌ولت» نوشت: «گرچه اینگونه اعمال قهرمانی فردی برای روح انقلاب منافع عظیم دربر دارد اما انقلاب از چنین اقدامات قهرمانی به وجود نمی‌آید. انقلاب پیش از هر چیز جنبشی توده‌گیر است... نهادهایی که چندین قرن در جامعه ریشه دوآینده‌اند، با چند کیلو ماده منفجره نابود نمی‌شوند. زمان این نوع اقدام گذشته است؛ اکنون وقت آن است که افکار آنارشیستی و کمونیستی در توده‌ها نفوذ کنند.» ولی ترک دعوی و انکار بندرت می‌تواند دارای همان قدرت و تأثیر دعوی اصلی باشد.

در ۱۸۹۳ روزی در رستورانی در لندن، کراپوتکین سرگرم بحث با دو تن از طرفداران سرسخت اتحادیه‌های کارگری به نام بن تیلت<sup>۱</sup> و تام من<sup>۲</sup> بود. تام من فریاد زد: «ما باید نابود کنیم. باید ویران کنیم. باید از شر زورگوها خلاص شویم.»

کراپوتکین در حالیکه چشمانش از پشت عینک برق می‌زد یا همان لهجه خارجی گفت: «نه. ما باید بسازیم. در دل‌های انسانها بنا کنیم. باید ملکوت خدا را روی زمین بنیاد کنیم.»

کراپوتکین طرح چنین ملکوتی را قبلاً ریخته بود. می‌بایست از سه تا پنج سال طول بکشد تا انقلاب به هدف برانداختن حکومتها و تخریب زندانها و دژهای نظامی و محلات کثیف و فقیرنشین شهرها و مصادره زمینها و صنایع و اموال دست پیدا کند. پس از آن، عده‌ای داوطلب، از تمام ذخایر مواد غذایی و خانه‌ها و وسایل تولید صورت‌برداری خواهند کرد. فهرست چاپی موجودیها در میلیونها نسخه بین همه پخش خواهد شد. هر کس هر چه خواست، می‌تواند از چیزهایی که بوفور موجود است بردارد. در مورد چیزهایی کمیاب، جیره‌بندی برقرار خواهد شد. تمام اموال به جمع تعلق خواهد داشت. همه از انبار کالاها و مواد غذایی متعلق به جماعت بر

حسب نیاز برداشت خواهند کرد، و هر کس دارای این حق است که «خودش معین کند برای یک زندگی آسوده به چه چیزی احتیاج دارد.» چون ارث وجود ندارد، طمع و آز هم نخواهد بود. هر فرد ذکور تندرست از طریق گروه یا جماعتی که بدان متعلق است با جامعه «قرار داد» خواهد بست که از ۲۱ سالگی تا ۴۵ یا ۵۰ سالگی با همگروهانش روزانه پنج ساعت کار کند. در عوض، جامعه استفاده از «خانه و مغازه‌ها و خیابانها و وسائط نقلیه و مدارس و موزه‌ها و مانند آن را» برای آنان تضمین خواهد کرد. هیچ نیازی به مأموران اجرایی و قضات و مجازات در جامعه نخواهد بود، زیرا مردم به سبب احتیاج به «همکاری و پشتیبانی و همدلی» همسایگانشان، خودبخود به پیمانی که بسته‌اند وفادار خواهند ماند. کراپوتکین معتقد بود چنین ترتیبی چون عقلایی و منطقی است، قابل اجرا و عملی است، ولی حتی کسی مثل او هم می‌بایست متوجه باشد که در امور بشر بندرت اتفاق می‌افتد که چیزی به علت انطباق با عقل و منطق انگیزه اعمال آدمی قرار گیرد.<sup>۱</sup>

برنارد شاکه هرگز از عقل سلیم دست بردار نبود، در جزوه‌ای زیر عنوان «محالات آنارشیسیم»<sup>۲</sup> که در ۱۸۹۳ منتشر شد و در ده سال بعد چند بار دیگر هم به چاپ رسید، عیب این استدلال را گوشزد کرد. شا در این نوشته می‌پرسد اگر آدمها خوبند و نهادهای اجتماعی بد، و اگر انسان به محض جلوگیری از ستمگری نظام فاسد دوباره خوب می‌شود، پس اصلاً «چگونه فساد و ظلمی که ناله آدمی از آن بلند شده بوجود آمده است؟»<sup>۳</sup> البته خود این واقعیت که شا احساس کرد باید این جزوه را بنویسد، در حکم اذعان به قدرت و نفوذی است که «آرمان» آنارشیسیتی کسب کرده بود.

آزار دهنده‌ترین مشکل در برنامه آنارشیسیم مسئله محاسبه ارزش کالاها و خدمات بود. به موجب نظریه‌های پرودون و باکونین، هر کس به تناسب آنچه تولید می‌کرد کالا دریافت می‌داشت. ولی این مستلزم وجود هیأتی بود که ارزش هر چیز را تعیین کند و حسابها را نگهدارد - به عبارت دیگر، می‌بایست «مرجعی» وجود داشته باشد، یعنی درست همان چیزی که در آنارشیسیم «ناب»، کفرگویی به شمار می‌رفت. راه حلی که کراپوتکین و مالاتستا عرضه کردند بر

۱. آنچه در این بند درباره طرح کراپوتکین آمده از مآخذ زیر گرفته شده است:

Kropotkin, *Revolutionary Studies*. Kropotkin, *Conquest of Bread*. Kropotkin, *l'Anarchie dans l'évolution social*. Malatesta, *Talk Between Workers*.

2. G. B. Shaw, *The Impossibilities of Anarchism*.

3. G. H. Shaw, Fabian Tract No. 45 (1893).



این فرض مبتنی بود که چون همه کس به میل خود برای خیر عموم زحمت خواهد کشید و کارها خوشایند و محترمانه خواهد بود، همه آزادانه سهم خود را انجام خواهند داد و آزادانه، بی آنکه به حسابداری نیاز باشد، تنها برحسب احتیاج از انبار عمومی برداشت خواهند کرد.

برای اثبات این قضیه، کراپوتکین نظریه «همیاری»<sup>۱</sup> را به وجود آورد تا ضمناً نشان دهد که آنارشسیسم بر پایه علمی و قوانین طبیعت استوار است. او عقیده داشت که متفکران طرفدار سرمایه‌داری تز داروین را تحریف کرده‌اند. طبیعت براستی چنگ و دندان خون‌آلود ندارد، و آنچه به آن حرکت می‌بخشد این غریزه نیست که هر موجود زنده بخواهد به بهای نابودی دیگران به زندگی ادامه دهد؛ بعکس، غریزه انگیزاننده هر موجود این است که از راه «همیاری»، برای صیانت نوع بکوشد. کراپوتکین مورچه و زنبور عسل و اسبهای وحشی و دامها را (که هنگام حمله‌گرگ حلقه دفاعی تشکیل می‌دهند) مثال می‌زند و شواهدی از مزارع مشترک و زندگی روستایی مردم قرون وسطا ذکر می‌کند. جانوری که به خصوص ستایش او را برمی‌انگیزد خرگوش است که با وجود بی‌دفاعی و عدم انطباق با هیچ چیز خاص، بقاء و تکثیر پیدا کرده است. خرگوش در نظر او نمودگار دوام و پایداری افتادگان و «حلیمان» است که برحسب ادعای واعظ دیگری در گذشته، وارث زمین خواهند شد.<sup>۲</sup>

۱۷۷

با اینکه عطش کراپوتکین برای نابودی کامل جهان بورژوازی هرگز فرو ننشست، اما جهان بورژوازی نمی‌توانست از احترام و اکرام به او خودداری کند. از همه حرفها گذشته، کراپوتکین محقق عالیقدر و، باضافه، پرنس بود. وقتی از عضویت در انجمن سلطنتی جغرافیایی بریتانیا به علت نظارت عالیله پادشاه بر آن مجمع امتناع کرد، انجمن باز هم با نادیده گرفتن این امر، او را به شام رسمی اعضا دعوت کرد. سر میز شام، رئیس انجمن پیاله خود را به سلامتی پادشاه بلند کرد. کراپوتکین از جا برنخاست و پیاله خود را برداشت. رئیس دوباره پیا خاست و این دفعه گفت: «زنده باد پرنس کراپوتکین!» همه بلند شدند و جام خود را به سلامتی او نوشیدند.

با اینکه آنارشسیسم در اعمالی که انجام می‌داد به خود محدود می‌شد و رؤیایی دور از حقیقت در سر می‌پروراند، اما به این هدف دست پیدا کرد که پیکار میان دو بخش اصلی جامعه، یعنی دنیای امتیاز و عالم اعتراض را، به نحو چشمگیر نمایان کند. در دنیای امتیاز وجدان اجتماعی طبقات ممتاز را با تکان بیدار کرد، و در عالم اعتراض با پیش گرفتن مسیر سندیکالیسم،

#### 1. mutual aid

۲. کنایه‌ای است به تعلیمات عیسی مسیح بر فراز کوه (انجیل متی، باب پنجم) که فرمود «خوشا به حال

حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.» (مترجم)

خشونت و تندروری را در صحنه تلاش اتحادیه‌های کارگری برای کسب قدرت به میدان آورد. با آرمانی که عرضه کرد مردمان را به دنبال خود کشید، ولی به سبب تضادی که در ذات خود داشت نتوانست ایشان را در گروهی قادر به اقدام متشکل گرد هم آورد. آنارشیسم آخرین فریاد انسان منفرد و مستقل و آخرین حرکت توده‌ها در دفاع از آزادی فردی و آخرین امید به زندگی آزاد و فارغ از تحمیل و آخرین مشت گره کرده اعتراض در برابر دراز دستی و تجاوز دولت بود. پس از آن، دولت‌ها و احزاب و اتحادیه‌ها و تشکیلات گوناگون همه چیز را در محاصره گرفتند تا ضربت نهایی را وارد کنند.

انتشارات دانشگاه بوعلی همدان منتشر کرده است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جشن نامه دکتر یدالله ثمره

به کوشش

امید طیب‌زاده محمد راسخ مهند

مرکز فروش: همدان - خیابان شهید حسین فهمیده - روبروی پارک مردم - فروشگاه اداره انتشارات

نمایندگی تهران: ۶۴۱۱۱۷۳ - ۶۴۹۴۴۰۹